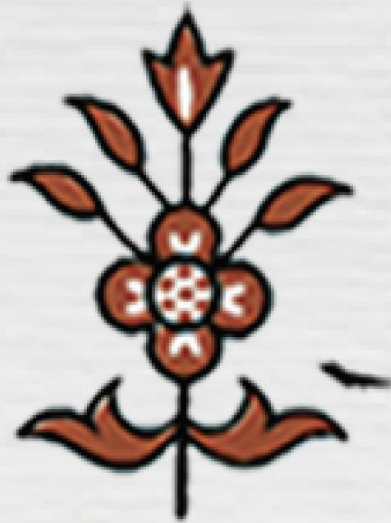




بسته مستندات سخنرانی «عزت دینی»

دهه سوم محرم ۱۴۰۵

این مجموعه، مستندات سخنرانی‌های استاد محترم، دکتر غلامی، در دهه سوم محرم ۱۴۰۵ را در بر می‌گیرد. در این بسته، آیات، روایات، حکایات و ارجاعات به منابعی که در هر جلسه مورد استناد قرار گرفته است، به‌منظور دسترسی آسان پژوهشگران و علاقه‌مندان، در قالب مجزا برای هر شب مستندسازی و تنظیم شده است.

• تولید محتوا و نگارش:

معاونت پژوهش بنیاد شهید پالیزوانی حجرتعالیه

• طراحی و صفحه‌آرایی:

معاونت رسانه بنیاد شهید پالیزوانی حجرتعالیه

جلسه هفتم

مستندات قرآنی:

۱. «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِيتُّهُنَّ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»، همانان که غیر از مؤمنان، کافران را دوستان [خود] می‌گیرند. آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند؟ [این خیالی خام است،] چرا که عزت، همه از آن خداست؛ آیه شریفه ۱۳۹، سوره مبارکه نساء.

۲. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»، و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد؛ آیه شریفه ۳۶، سوره مبارکه اسراء.

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ ۚ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ ۚ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ ۚ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند، و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند]، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند، و از یکدیگر عیب مگیرید، و به همدیگر لقب‌های زشت مدهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان.

و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند؛ آیه شریفه ۱۱، سوره مبارکه حجرات.

۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ۖ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ»، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی نکنید، و بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است؛ آیه شریفه ۱۲، سوره مبارکه حجرات.

مستندات روایی:

۱. «أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ، وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ. وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ، وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ»، با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد، تا آن گاه که باز گردد، یا توبه کند؛ شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، قم، دارالهجره، ۱۴۰۷ ق، ص ۴۲۸، نامه ۵۳.

۲. توصیه لقمان حکیم به فرزندش: «إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَجْمَعَ عِزَّ الدُّنْيَا فَاقْطَعْ طَمَعَكَ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّمَا بَلَغَ الْأَنْبِيَاءُ وَالصَّادِقُونَ مَا بَلَغُوا بِقَطْعِ طَمَعِهِمْ»، اگر خواهان کسب عزت دنیوی هستی، از هرگونه طمع نسبت به آنچه در دست دیگران است دست بردار؛ چرا که پیامبران و صدیقان تنها با چشم‌پوشی از چنین طمع‌ی به آن مقام و مرتبه دست یافتند؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۳، ص ۴۱۹ و ۴۲۰.

۳. امام باقر (علیه السلام): «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جَنَّةً لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ رَجُلٌ حَكَمَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْحَقِّ وَرَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ وَرَجُلٌ آثَرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ»، برای خدا عز و جل بهشتی است که در آن در نیاید جز سه کس: انسانی که درباره خود به حق قضاوت کند. انسانی که برادر مؤمن خود را برای خدا دیدن کند. انسانی که در راه رضای خدا برادر مؤمن خود را انتخاب کند (برای خدا او را در نیازمندی‌ها بر خود مقدم دارد)؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴. امیرالمومنین (علیه السلام): «أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنْصِفُ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا»، به هوش باشید هر که مردم را نسبت به خود به انصاف نگرد، خدا او را جز عزت ندهد؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۱۴۴.

۵. امیرالمومنین (علیه السلام): «أَنْصِفُ النَّاسَ مَنْ أَنْصَفَ مِنْ نَفْسِهِ مِنْ غَيْرِ حَاكِمٍ عَلَيْهِ»، با انصاف‌ترین مردم کسی است که بدون قاضی درباره خود انصاف به خرج دهد؛ لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، تصحیح حسین حسینی بیرجندی، قم، دارالحديث، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۱۴.

۶. امیرالمومنین (علیه السلام): «أَنْصِفُ مِنْ نَفْسِكَ قَبْلَ أَنْ يُنْتَصَفَ مِنْكَ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجَلٌ لِقَدْرِكَ وَأَجْدَرُ بِرِضَا رَبِّكَ»، از خود، دادستانی کن پیش از آن که از تو دادستانی شود. این کار منزلت تو را بزرگ گرداند و به

خشنودی خداوند سزاوارتر است؛ آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر
الحکم و درر الکلم، تصحیح سید مهدی رجایی، قم، دار الکتب
الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۰ ق، ص ۱۴۷.

۷. گفت‌وگوی رسول الله ﷺ و حارثه بن نعمان انصاری از اصحاب
صفه: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنَظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي
الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ مُصْفَرًّا لَوْنُهُ قَدْ نَجَفَ جِسْمُهُ
وَعَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فَلَانُ
قَالَ أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ
إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ فَقَالَ إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ
هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَأَشْهَرَ لَيْلِي وَأَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَرَفْتُ نَفْسِي عَنِ
الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ
وَحُشِرَ الْخَلَائِقُ لِذَلِكَ وَأَنَا فِيهِمْ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ
فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ وَعَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ
وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي
مَسَامِعِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ
بِالْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ لَهُ اإِزْمَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ الشَّابُّ ادْعُ اللَّهَ لِي يَا
رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَرْزُقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَلْبَثْ
أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتُشْهِدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ
الْعَاشِرُ»، رسول خدا ﷺ نماز صبح را با مردم خواند و به جوانی در
مسجد نگاه کرد که چرت می‌زد و سر به زیر داشت، رنگش زرد بود و



تنش لاغر و دیده‌هایش به گودی فرورفته بود، پس رسول خدا ﷺ به او فرمود: ای فلانی، چگونه صبح کردی؟ گفت: یا رسول الله، در حال یقین صبح کردم. رسول خدا ﷺ از گفته او در شگفت شد و فرمود: برای هر یقینی حقیقتی است، حقیقت یقین تو چیست؟ در پاسخ گفت: یا رسول الله همان یقین من است که مرا افسرده کرده و شبنم را به بی‌خوابی کشیده و روز گرم را به تحمل تشنگی (روزه). جانم از دنیا و آنچه در آن است به تنگ آمده و روگردان است تا آن‌جا که گویا می‌بینم عرش پروردگارم برای رسیدن به حساب برپاست و همه مردم برای آن محشور شده‌اند و من در میان آنها هستم، گویا می‌نگرم به اهل بهشت که غرق در نعمتند و با هم تعارف می‌کنند و بر پشته‌ها تکیه زده‌اند و گویا نگاه می‌کنند و دوزخیان که در آن، زیر شکنجه‌اند و فریاد می‌کشند، گویا من هم اکنون نعره آتش دوزخ را می‌شنوم که در گوشم طنین‌انداز است. رسول خدا ﷺ به اصحابش فرمود: این بنده‌ای است که خدا دلش را با ایمان روشن کرده. سپس به او فرمود: بدان چه برآنی بچسب. عرض کرد یا رسول الله برای من دعا کن که به همراه تو شربت شهادت نوشم. رسول خدا ﷺ برایش دعا کرد و درنگی نکرد که در یکی از غزوات پیامبر ﷺ به جبهه جهاد رفت و پس از نه تن دیگر شهید شد، و او نفر دهم بود؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۵۳.

٨. «وَلَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ قَبْلَ أَنْ يَلِيَ الْخِلَافَةَ، اجْتَهَدَ أَنْ يَسْتَلِمَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فَلَمْ يُمْكِنَ مِنْهُ، وَجَاءَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام)، فَتَوَقَّفَ لَهُ النَّاسُ وَتَنَحَّوْا حَتَّى اسْتَلَمَ، فَقَالَ جَمَاعَةٌ هِشَامٍ لِهِشَامٍ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: لَا أَعْرِفُهُ. فَسَمِعَهُ الْفَرَزْدَقُ فَقَالَ: لَكِنِّي أَعْرِفُهُ، هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ، وَأَنْشَدَ هِشَامًا مِنَ الْأَبْيَاتِ الَّتِي قَالَهَا فِي أَبِيهِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام)، وَقَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهَا. هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ / هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الظَّاهِرُ الْعَلَمُ / هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَائِفَتَهُ / وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ / يَكَادُ يُمَسِّكُهُ عِرْفَانُ رَاحَتِهِ / رُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ / إِذَا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا: إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهِي الْكَرَمُ / إِنْ عُدَّ أَهْلُ التَّقَى كَانُوا أَيْمَتَهُمْ / أَوْ قِيلَ: مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ؟ قِيلَ: هُمْ / هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ / بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا / وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ / الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ / أَيُّ الْخَلَائِقِ لَيْسَتْ فِي رِقَابِهِمْ / لِأَوَّلِيَّةِ هَذَا أَوْ لَهُ نَعَمْ / مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ يَعْرِفُ أَوَّلِيَّةَ ذَا / الدِّينِ مِنْ بَيْتِ هَذَا نَالَهُ الْأُمَمُ / فَزَادَ فِيهَا هَذِهِ الْأَبْيَاتُ لِمُخَاطَبَتِهِ هِشَامًا بِذَلِكَ، فَحَبَسَهُ هِشَامٌ، فَقَالَ - وَقَدْ أُدْخِلَ الْحَبْسَ -: أَيَحْبِسُنِي بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَالَّتِي / إِلَيْهَا قُلُوبُ النَّاسِ يَهْوِي مُنِيبُهَا فَأَخْرَجَهُ مِنَ الْحَبْسِ، فَوَجَّهَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ، وَقَالَ: «اعْذِرْنَا يَا أَبَا فِرَاسٍ، فَلَوْ كَانَ عِنْدَنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ أَكْثَرُ مِنْ هَذَا لَوْصَلْنَاكَ بِهِ.» فَردَّهَا الْفَرَزْدَقُ، وَقَالَ: «مَا قُلْتُ مَا كَانَ إِلَّا لِلَّهِ، وَلَا أَرْزَأُ عَلَيْهِ شَيْئًا.» فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ (عليه السلام): «قَدْ رَأَى

اللَّهُ مَكَانَكَ فَشَكَرَكَ، وَلَكِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ، إِذَا أَنْفَعْنَا شَيْئًا لَمْ نَرْجَعْ فِيهِ
وَأَقْسَمَ عَلَيْهِ فَقَبِلَهَا»، هنگامی که هشام بن عبدالملک پیش از
رسیدن به مقام خلافت به حج رفت، کوشید تا حجرالاسود را لمس
کند، اما موفق نشد. سپس علی بن الحسین علیه السلام از راه رسید؛ مردم
برای او راه گشودند و کنار رفتند تا آن که او حجرالاسود را لمس کرد.
اطرافیان هشام از او پرسیدند: «این مرد کیست؟» هشام پاسخ داد:
«او را نمی‌شناسم.» فرزدق که این سخن را شنیده بود، گفت: «اما
من او را می‌شناسم؛ او علی بن الحسین زین‌العابدین است.»
سپس آن ابیاتی را که در وصف پدرش، حسین علیه السلام سروده بود برای
هشام خواند؛ همان ابیاتی که پیش‌تر ذکر شد: «این فرزندِ بهترین
بندگان خداست؛ این همان پارسای پاک‌نهاد، پیراسته و والامقام
است؛ این همان کسی است که گام‌هایش برای وادی مکه آشناست
و خانه [کعبه]، «حِلّ» و «حرم» همگی او را می‌شناسند.» آن‌گاه که او
برای لمسِ گوشه‌ی «حطیم» نزدیک می‌شود، گویی آن گوشه با
آغوشی گشاده و از سرِ شناخت، او را در برمی‌گیرد؛ و چون قریش او را
می‌بیند، یکی از آنان بانگ برمی‌آورد: «در وجود اوست که شرافت و
بزرگی به اوج تجلی خویش می‌رسد.» اگر قرار بر برشمردنِ پرهیزگاران
باشد، او پیشوای آنان است؛ و اگر کسی بپرسد که بهترین مردمانِ
زمین کیستند، پاسخ این است: «آنان همین کسان‌اند.» این فرزندِ
فاطمه است اگر احياناً او را نمی‌شناسید. «سلسله پیامبران الهی به
او ختم شده است؛ پرسیدنِ اینکه «او کیست؟»

زیانی به او نمی‌رساند. هم عرب و هم عجم، آن کسی را که تو وانمود می‌کنی نمی‌شناسی، می‌شناسند. آیا در میان آفریدگان کسی هست که وام‌دارِ نعمت‌های او - یا نیاکانِ او - نباشد؟ آن که خدا را می‌شناسد، به جایگاه والای این آیین نیز واقف است؛ چرا که ملت‌ها از خاندانِ این مرد، بهره‌مند از برکات شده‌اند.» او این سخنان را خطاب به هشام بیان کرد؛ هشام او را به زندان افکند و او چنین گفت، او در بند بود و این بیت را می‌خواند: «آیا مرا میان مدینه و آن مکانی که دل‌های توبه‌کاران مشتاقانه بدان روی می‌آورند، حبس می‌کنی؟» که سرانجام آزاد شد. علی بن الحسین علیه السلام ده هزار درهم برایش فرستاد و فرمود: «ای ابوفراس، ما را معذور دار؛ اگر در آن لحظه بیش از این نزد ما بود، قطعاً به تو می‌دادیم.» فرزندق پول را بازگرداند و گفت: «آن‌چه گفتم تنها برای رضای خدا بود و بابت آن هیچ پاداشی نمی‌ستانم.» علی علیه السلام پاسخ داد: «خداوند شاهد موضع تو بود و تو را به خاطر آن ستود؛ با این حال، ما خاندانی هستیم که چون چیزی را بخشیدیم، هرگز آن را پس نمی‌گیریم.» آن حضرت اصرار ورزید و فرزندق آن را پذیرفت؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه علیهم السلام، بیروت، المجمع العالمی لأهل البيت علیهم السلام، ۱۴۳۳ ق، ج ۳، ص ۱۶ و ۱۷.

۹. «ثُمَّ سَارَ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى الصَّفَاحِ، لَقِيَهُ هُنَاكَ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ، مُقْبِلًا مِنَ الْعِرَاقِ، يُرِيدُ مَكَّةَ، فَسَلَّمَ عَلَى الْحُسَيْنِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: كَيْفَ خَلَّفْتَ النَّاسَ بِالْعِرَاقِ؟ قَالَ: خَلَفْتُهُمْ،

وَقُلُوبُهُمْ مَعَكَ، وَشُيُوفُهُمْ عَلَيْكَ.»، امام علیه السلام حرکت فرمود و چون به منطقه صفاح رسید فرزددق شاعر كه از عراق به مكه مى آمد با ایشان برخورد و سلام داد، امام حسين علیه السلام فرمود مردم عراق را چگونه دیدی؟ گفت آنان را ترك كردم در حالى كه دل هايشان با تو و شمشيرهايشان بر ضد تو بود؛ دينورى، احمد بن داود، أخبار الطوال، تصحيح جمال الدين شىال و محمد عبدالمنعم عامر، قم، الشريف الرضى، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش، ص ۲۴۵.

۱۰. «فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ خَرَجَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ كَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقًا فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرٌ آيِسٍ مِنْهُ وَ أَرْخَى عَيْنَهُ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشَبَّهُ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ فَصَاحَ وَ قَالَ يَا ابْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي فَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَ قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا.»، و چون با آن حضرت به جز خاندانش باقى نماند، على بن الحسين علیه السلام كه از زيبا صورتان و نيكو سيرتان روزگار بود بيرون شد و از پدرش اجازه جنگ خواست. حضرت اجازه اش داد سپس نگاهى مايوسانه به او كرد و چشمان خود به زير افكند و اشك ريخت؛ سپس فرمود: بارالها گواه باش كه جوانى كه در صورت و سيرت و گفتار شبیه ترین مردم به پیغمبرت بود به جنگ این مردم رفت. ما هر وقت به دیدن پیغمبرت مشتاق می شدیم به این جوان نگاه می کردیم. پس به فریاد بلند صدا زد ای پسر سعد خدا رحم تو

را قطع کند هم چنان که رحم مرا قطع کردی. علی (علیه السلام) به جانب لشکر شد و جنگ سختی نمود و عده زیادی را کشت؛ ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، تحقیق احمد فهری زنجانی، تهران، جهان، بی‌تا، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۱۱. «ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَقَدْ أَصَابَتْهُ جِرَاحَاتٌ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ: يَا أَبَتِ! الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَثِقُلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ أَتَقْوَى بِهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ وَقَالَ: «يَا بُنَيَّ! عَزَّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى عَلِيٍّ، وَعَلَى أَبِيكَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلَا يُجِيبُونَكَ، وَتَسْتَغِيثَ بِهِمْ فَلَا يُغِيثُونَكَ. يَا بُنَيَّ! هَاتِ لِسَانَكَ». فَأَخَذَ لِسَانَهُ فَمَضَّاهُ، وَدَفَعَ إِلَيْهِ خَاتَمَهُ، وَقَالَ لَهُ: «خُذْ هَذَا الْخَاتَمَ فِي فَيْكِ، وَارْجِعْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ لَا تُمْسِيَ حَتَّى يَسْقِيَكَ جَدُّكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا». فَرَجَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِلَى الْقِتَالِ، وَحَمَلَ وَهُوَ يَقُولُ: الْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا حَقَائِقُهَا، وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُهَا، وَاللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ لَا نُفَارِقُ جُمُوعَكُمْ، أَوْ تُعَمِّدَ الْبَوَارِقُ. وَجَعَلَ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ تَمَامَ الْمِائَتَيْنِ، ثُمَّ ضَرَبَهُ مُنْقِذُ بْنُ مُرَّةَ الْعَبْدِيُّ عَلَى مَفْرِقِ رَأْسِهِ ضَرْبَةً صَرَعَهُ فِيهَا، وَضَرَبَهُ النَّاسُ بِأَسْيَافِهِمْ، فَاعْتَنَقَ الْفَرَسُ، فَحَمَلَهُ الْفَرَسُ إِلَى عَسْكَرِ عَدُوِّهِ، فَقَطَّعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا.» سپس (علی اکبر (علیه السلام)) نزد پدرش بازگشت، در حالی که زخم‌های فراوانی برداشته بود. عرض کرد: «ای پدر! تشنگی مرا از پای درآورده است و سنگینی آهن (زره و سلاح) مرا ناتوان کرده است. آیا راهی برای رسیدن به جرعه‌ای آب هست تا به وسیله آن



توان مبارزه با دشمنان را پیدا کنم؟» حسین علیه السلام گریست و فرمود: «پسرم! بر محمد، بر علی، و بر پدرت سخت و ناگوار است که آنان را بخوانی و پاسخت ندهند، و از آنان یاری بخواهی و به یاریات نیایند. پسرم! زبانت را بیرون بیاور.» پس زبان او را گرفت و مکید (تا اندکی از شدت تشنگی او بکاهد)، سپس انگشتر خود را به او داد و فرمود: «این انگشتر را در دهانت بگذار و به سوی نبرد با دشمنت بازگرد. من امید دارم که تا شب نرسیده، جدّت تو را با جام کامل‌تر خود سیراب کند. جرعه‌ای که پس از آن هرگز تشنه نشوی.» پس علی بن الحسین علیه السلام به میدان نبرد بازگشت و حمله کرد، در حالی که این اشعار را می‌خواند: «جنگ، اکنون حقیقت‌های خود را آشکار کرده است و نشانه‌های واقعی آن نمایان شده است. سوگند به خداوند، ما از جمع شما جدا نخواهیم شد تا این‌که شمشیرها در غلاف قرار گیرند.» او جنگید تا دویست نفر را کشت. پس منقذ بن مره عبدی، ضربتی به فرق سر او زد که افتاد و دیگران هم شمشیرهای خود را حواله او کردند. دست بر گردن اسب کرد و حیوان، او را به طرف لشکر دشمن برد. پس آنان با شمشیر، قطعه قطعه اش کردند؛
اخطب خوارزم، موفق بن احمد، مقتل الحسین علیه السلام، تحقیق محمد سماوی، قم، أنوار الهدی، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ق، ج ۲، ص ۳۵ و ۳۶.